گفت‌وگو

مدیرکل سیاسی وزارت کشور دولت اصلاحات در گفت‌وگو با «شرق»:

قالیباف نقش ضربه‌زن را به سود نامزد اصلی اصولگرایان دارد

مردم به عقلانیتی رسیده‌اند که نمی‌توان با نشان دادن عکس و سند جعلی کلاه از سرشان برداشت

طیبه مشایخی: بستر انتخاباتی جامعه و رقابت جدی سیاسی موجود بیش کاندیدای تایید صلاحیت شده در روزهای تبلیغات و مناظره‌های زنده. تنور انتخابات را اگرچه دیرهنگام، اما گرم‌تر از قبل کرده است. علی باقری، فعال سیاسی اصلاح‌طلب و مدیرکل سیاسی وزارت کشور دولت اصلاحات، در گفت‌وگو با «شرق»، این فضا را موجود تحلیل قرار داده و به ویژگی‌های انتخاباتی که رئیس‌جمهور مستقر برای کاندیداهای آن است، اشاره کرده است. عضو شورای مرکزی حزب توسعه ملی ایران اسلامی که به نازکی هم کنگره خود را برگزار کرده است تاکید کرد در شرایط فعلی ادامه ریاست‌جمهوری روحانی به نفع مردم خواهد بود.

▪ با توجه به اینکه کمتر از چند روز به برگزاری دوازدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری زمان باقی است، شما فضای موجود تبلیغاتی و سیاسی بین کاندیداهای انتخابات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کشور در فاصله کمتر از چند روز منتهی به انتخابات به نسبت شرایط مشابه در دوره‌های گذشته، فضای مناسبی از لحاظ شوروحال انتخاباتی دارد. ما به خاطر داریم که در دوره‌های قبل این فضا در چند روز آخر انتخابات اوج می‌گرفت. خوشبختانه در این دوره با وجود نگرانی‌هایی که پیش از این درباره فضای سرد سیاسی وجود داشت، فضا به سمت خوبی پیش رفته و موضوع انتخابات توجه افکار عمومی از قشرهای مختلف را به‌سوی خود جلب کرده است که این امر می‌تواند طلیعه‌های برای برگزاری انتخاباتی پرشور و مشارکت بالای ۶۰ درصدی مردم در انتخابات باشد. تبلیغات کاندیداهای ریاست‌جمهوری بعد از اعلام نامزدهای تاییدصلاحیت‌شده از سوی شورای نگهبان آغاز شده است. اما کاندیداها بیشتر از ارائه برنامه‌های خود برای رونق دولت دوازدهم، تخریب دولت و دستاوردهای چهارساله آن را در رأس برنامه‌های تبلیغاتی خود قرار داده‌اند.

▪ معمولا انتخابات در شرایطی که رئیس‌جمهور مستقر هم نامزد انتخابات است، فضای متفاوت‌تری نسبت به انتخابات پایان دور دوم دولت‌ها دارد. این قواعد شامل حال این دوره هم شده است؟

در انتخاباتی که دولت مستقر هم در آن حضور دارد، یعنی انتخابات دور دوم دولت‌ها، چون یکی از رقبای انتخاباتی رئیس‌جمهور مستقر است، اما این‌بار شرایط تفاوت‌هایی هم دارد. یکی از رقبای رئیس‌جمهور مستقر که شاید بر روصدارتبین (نمی‌گویم جدی‌ترین) رقیب او باشد، رئیس نامه حساب بیاید. از فضا خوش عملکرد اجرایی ۱۲ ساله‌ای در کارنامه خود دارد. اگر روحانی عملکرد چهارساله اداره و مدیریت قوه مجریه را با خود دارد و باید بابت آن پاسخ‌گو باشد. اگرچه قالیباف پیش از ۱۲ سال شهردار کل‌شهر تهران بوده و به گفته بسیاری از کسانی که در کشور حوزه مدیریتی و مسائل جدی و مهمی که این حوزه دارد اگر کارنامه عملکردی ایشان در جریان انتخابات قابل نقدتر نباشد، کمتر از کارنامه رئیس‌جمهور مستقر هم نیست.

▪ چرا با وجود اینکه مبانی کارهمه مسئولان باید نقد مشفانه و سازنده باشد، برخی کاندیداها شدیدا بیچ و بند استاد نسبت به یکدیگر مطرح می‌کنند؟ این روش چه تاثیری بر تصمیم‌گیری مردم در انتخاب فرد اصلح خواهد داشت؟

با شروع مبارزات انتخاباتی دیدیم قالیباف که کارنامه ۱۲ساله بسیار قابل نقدی دارد، در این عرصه خیلی بی‌محابا و به‌دور از هنجارهای اخلاقی و استاندارد مبارزات انتخاباتی وارد شده است و این امر خود محل تامل است. اساسا می‌گویند کسی که در برج شیشه‌ای نشسته است، هیچوقت به دیگران سنگ‌پرانی نمی‌کند. اما آقای قالیباف مرتکب این اشتباه شده است. اینکه باید عملکرد دولت نقد شود و دولت هم باید متقابلا در برابر عملکردش پاسخ‌گو باشد، حرفی کاملا درست و منطقی است. اما شیوه‌ای که آقای قالیباف انتخاب کرد، آمیزه و آمیخته‌ای است از دروغ، اطلاعات نادرست و تلاش برای تخریب دولت با استناد به داده‌های ناصحیح به جامعه که این مسئله دروافع، هم می‌تواند فضای انتخابات را مغشوش کند و هم می‌تواند زمینه‌ای باشد برای اینکه عملکرد ۱۲ساله پرمسئله قالیباف را روی مبنا مورد مناظره و نقادی انتخاباتی قرار دهد که ماشوران وی به این مسئله فکر نکرده‌اند یا دارند هل‌ریسک بازی می‌کنند و باعثی همه یا هیچ را برگزیده‌اند.

▪ کاندیداهای رقیب رئیس‌جمهور مستقر روبکرد تهاجمی در قبال رئیس‌جمهور و دکتر جهانگیری در پیش گرفته‌اند. چقدر مردم از این شیوه انتخاباتی تاثیر می‌پذیرند؟

این افراد بیشتر به فکر ضربه‌زدن و به‌زیرکشیدن دولت و آقای روحانی هستند تا به فکر بالابردن آن دولت و این تحلیل کاملا جدی است. چرایکه بسیاری معتقدند آقای قالیباف شانسی برای پیروزی نداشته و نقش آسیب‌زننده به کاندیدای اصلی و پیشتاز را در این انتخابات برای خود انتخاب کرده است. درواقع نامزدهای اصلی جریان رقیب، به‌تدریج خود را نشان داد و او حتما قالیباف نیست.

ادامه در صفحه ۱۱

محمد نعیمی‌پور در گفت‌وگو با «شرق»:

اصلاح‌طلبان نمره بالایی به روحانی می‌دهند

رئیس ستاد انتخابات «حزب اتحاد ملت ایران اسلامی» می‌گوید با بحث‌های اقناعی رودررو و شنیدن حرف انتقاداتی که دارند را بپذیریم و از آن فرار نکنیم

حامد طیبی

انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم در ایستگاه پایانی قرار دارد. موج انتخاباتی از روز جمعه به طور نسبی به راه افتاده است. حالا در فاصله سه روز تا جمعه ۲۹ اردیبهشت، نگاه‌ها به آرای خاکستری دوخته شده و البته تبیین مداوم دستاوردهای دولت یازدهم ادامه دارد. محمد نعیمی‌پور نماینده مجلس ششم و از اعضای حزب اتحاد ملت ایران اسلامی در گفت‌وگو با «شرق» به بیان نکاتی دراین‌باره پرداخته است.

▪ در ادوار گذشته انتخابات، تقریبا در همه دوره‌ها، از حدود یک سال قبل مباحث مربوط به انتخابات، در میان تشکل‌ها و احزاب جدی می‌شد. حتی در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم، دبیرکل حزب اعتماد ملی از مهرماه، نامزدی خود را اعلام کرد چون این اعتقاد وجود داشت که مانند کشورهای مدرن دنیا، باید استان به استان و شهر به شهر، برنامه‌های او با مردم در میان گذاشته شده و ارکان حزب متوجه موضوع انتخابات شوند. چرا در این دوره به آن معنا وارد فضای انتخاباتی نشدیم؟ آیا کنش‌های عمومی تغییر کرده و بیشتر مجازی شده است؟

به نظر من این بحث را باید سه قسمت کنیم؛ یکی مربوط به اصلاح‌طلبان است. اصلاح‌طلبان از مدت‌ها قبل گفته‌اند نامزد انتخاباتی آنان دکتر روحانی است و هم در نوشته‌ها و گفته‌ها به آن پرداخته‌اند. حتی بحث اینکه فقط آقای روحانی باشد یا فرد دیگری هم در کنار ایشان باشد مطرح بود و عده زیادی گفتند فقط روحانی. حزب اتحاد هم از شش ماه قبل این را دنبال کرد. چون شورای عالی سیاست‌گذاری دیرتر تشکیل شد، دیرتر موضع گرفت؛ اما اراده بر این بود که آقای روحانی نامزد اصلاح‌طلبان باشد. البته وقتی رئیس‌جمهور مستقر وارد انتخابات می‌شود خیلی نیازی به معرفی و شناساندن نیست؛ برای نمونه سال ۸۰ هم برای آقای خاتمی همین‌طور بود. از سوی دیگر در جلسه ماخیر، در اردوگاه محافظه‌کاران شرایط بغرنجی وجود داشته چون همه در رقابت بودند؛ تلاش کردند اجماعی صورت بگیرد و با مکانیسم‌هایی به توافق برسند؛ اما به نتیجه نرسیدند نتوانستند با یک نفر بیایند.

▪ اگر تایید می‌شدند حتما با ۱۰ نامزد مدعی مواجه می‌شدیم؟

به این مطرح بود و البته دعوا شدیدتر می‌شد. آنها گرفتاری زیادی داشتند و عملا تا آقای رئیسی و محسن رضایی، کمتر از یک ماه به انتخابات مانده بود. آقای احمدی‌نژاد هم حداقل از یک فاصله سه، چهار ماهه با بقایی شروع کرد.

▪ مردم فضای انتخاباتی ندارند یا جریان‌های سیاسی چالاکی گذشته را از دست داده‌اند؟

همیشه تا فضای مردم می‌آمد انتخاباتی شود، طول می‌کشید. همین‌وقت به بیاد نداریم زودتر از ۲۰ روز مانده به انتخابات شور و نشاط کامل شود؛ اما در فضای مجازی که هنوز بیشترین فعالیت در آن است و ابزار تبلیغاتی گسترده‌ای هم شده، خیلی دیر وارد مباحث انتخاباتی طرح می‌شود؛ اما در معابر و خیابان‌ها چیزی مشاهده نمی‌شود. مردم البته ابهامات زیادی دارند، حق آنان این است که هرچه تلاش می‌کنند به مقصود نمی‌رسند. درمسائل معیشتی و موضوعات مشابه، برایشان قابل لمس نیست که قهرمانی اتفاقات مثبتی در این چهار سال افتاده است. شک و تردیدهایی وجود دارد که چه کنیم و نکنیم.

▪ واقعا توقع عمومی این بوده که با وجود شرایطی که دولت به نامزد اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان در سال ۹۲ تحویل داده شد، چهارساله مسائل آنان حل شود؟

به‌طور ظاهری بدون اینکه وارد عمق ماجرا شویم، بله آنها انتظارات بیشتری داشتند؛ اما وقتی مسائل برای آنها باز می‌شود و از دشواری‌ها، موانع و مسائل داخلی و خارجی که پیش پای دولت دکتر روحانی قرار داده شد سخن گفته می‌شود، اکثر آنها می‌گویند بله می‌دانیم و با وجود این، کارهای قابل دفاعی انجام شده است. کشور دچار یک عقب‌گرد کامل بود و جلوی افزوده‌شدن مشکلات گرفته شد. سال ۹۲ را در نظر بگیرید که انتخابات قطبی شد و شور انتخاباتی ایجاد شد، اما چون مشخص نبود تکلیف دو کاندیدای اصلی اصلاح‌طلبان چه می‌شود، رای در هفته آخر روشن شد. وقتی دکتر عارف کنار رفت، رای از حدود ۱۸ درصد به بالای ۴۰ درصد رسید و این در چهار روز اتفاق افتاد. این موارد اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان را امیدوار می‌کند که مردم این هفته آخر کامل وارد عرصه شوند. مناظرها هم تاثیرگذار بودند.

▪ مردم ممکن است به عملکرد اجرایی رئیس‌جمهور مستقر انتقاداتی داشته باشند؛ اما در مقام قیاس با سایر نامزدهای جریان مقابل، تصمیم‌گیری به کدام سمت می‌رود؟

مردم چند دسته هستند؛ یک‌سری که مسائل را بیشتر دنبال کرده‌اند، خودشان جهت‌گیری دارند و تصمیم گرفته‌اند به نامزد اصلاح‌طلبان یا اصولگرایان رای دهند و تا آخر هم می‌ایستند. گروه دیگری از مردم وضعیت زندگی شخصی و شغلی را مطلوب نمی‌دانند؛ اما معتقدند رای‌دادن بهتر از رای‌ندادن است. اینکه بین دو وضعیت کدام ترجیح دارد، می‌رود سراغ آن ترجیح.

عده زیادی هستند که می‌گویند بودن آقای روحانی باعث آرامش و امنیت است و تنش و درگیری با سایر کشورها مطرح نیست؛ اما فلان نامزد محافظه‌کار در گذشته و امروز رفتاری داشته که منجر به مشکلات اساسی می‌شود. بین مباحث مربوط به معیشت و امنیت و آرامش می‌گویند من این آرامش را دوست دارم. عده‌ای هم هستند که علاقه‌مند هستند همه‌چیز را بدانند.

نیروهای اصطلاح‌طلب به سراسر کشور می‌روند و تبلیغات در حال اوج‌گرفتن است و نشست‌ها در سراسر کشوری شده و شور انتخابات در این یک هفته بیشتر است. هفته آخر یعنی هفته‌ای که در آن هستیم بسیار تعیین‌کننده است و مردم در مناظره‌ها دیدند و می‌دانند برای رای‌دادن باید چه جهت‌گیری‌ای داشته باشند. جمع این دو می‌تواند موجی بسازد که نزدیک به ۱۰میلیون رای مردد را وارد صحنه کند

▪ اگر امید نوزدهم را عصر اندیشه‌های بزرگ و مکتب‌های فکری و سیاسی بنامیم، بی‌شک قرن بیستم عصر رقابت ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های بزرگ بود. به نظرمی‌رسد در هزاره سوم باید به‌جای رقابت‌های ایدئولوژیک، رویکردهای علمی را برای کاهش آلام بشری در حوزه علوم انسانی مد نظر قرار داد. نباید آزادی و عدالت که دو نیاز جوهری و وجودی انسان است در تقابل با هم تعریف کرد

جواد اطاعت
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

واژه‌ها و اصطلاحات به‌ویژه آنهایی که در عرصه سیاست کاربرد پیدا می‌کنند، عموما معنایی فراتر از خود می‌یابند. این موضوع زمانی واجد پیچیدگی و سیالیت بیشتری می‌شود که در فرایندهای سیاسی تبدیل به پارادایم می‌شوند. از طرفی برای مدتی اندیشه‌های متفاوت و بعضا متعارضی مانند لیبرال‌دموکراسی، اقتصاد دولتی، سوسیال‌دموکراسی و... حول این دو مفهوم اساسی در طول تاریخ، به‌ویژه در دو قرن اخیر، شکل گرفته است که هرکدام به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بخش درخور توجهی از جغرافیای جهانی را از حوز متاثر کرده است.

اقتصاد آزاد (نگاه حداکثری به آزادی و حداقلی به عدالت)

لیبرالیسم اقتصادی به مفهوم کلاسیک آن، ابتدا برای حفظ منافع بورژوازی، مالکیت خصوصی، بازار آزاد و اصل رقابت شکل گرفت. صاحب‌نظران اقتصاد بازار به این دلیل با دخالت دولت در اقتصاد مخالفت می‌کردند که می‌خواستند از اخذ امتیازات ویژه برای گروه‌های خاص و صاحب قدرت جلوگیری کنند. در واقع لیبرالیسم اقتصادی ضمن مخالفت با منافع خاص خصوصی و حفظ مالکیت مردم در مقابل روحیه انحصارطلبانه و امتیازجویانه گروه‌های مسلط اجتماعی بود. مضافا اینکه نظریه‌پردازان اقتصاد آزاد بر این باور بودند اگر حس مالکیت و نفع‌طلبی شخصی در درون یک جامعه آزاد و رقابتی در درازمدت باعث شکوفایی، رشد، رونق و رفاه اجتماعی خواهد شد و بهترین راه حفاظت و حراست از مصالح و منافع عمومی است.

با این رویکرد، در سده هجدهم و نوزدهم گفتمان حاکم بر نظام اقتصادی مبتنی بر دخالت‌نکردن دولت در اقتصاد بوده است. در این چنین شرایطی بود که از نظر «آدام اسمیت»، وظیفه دولت تنها دفاع از مرزهای جغرافیایی، حفظ نظم و امنیت داخلی و در نهایت ارائه خدماتی محدود برای مردم بود. آدام اسمیت با ارائه «دست نامرئی» بر این باور بود که عرضه‌وتقاضا یک مکانیسم خودتنظیم‌کننده، تعادل و توازن را بر بازار حاکم خواهد کرد.

این در حالی بود که تحولات اقتصادی در سده بیستم نشان داد که دست نامرئی عرضه‌وتقاضا توان مقاومت در برابر بحران‌های ادواری را که از ذات نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد نشئت می‌گیرد ندارد. بحران بزرگ که با سقوط بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ آغاز شد و تا سال ۱۹۳۳ جهان اقتصاد آزاد را در کام خود فروبرد یک نمونه از آن است؛ این بحران به‌گونه‌ای بزرگ بود که براساس آمارهای اقتصادی، بازرگانی بین‌المللی را تا دوسوم کاهش داد و میزان تولید در دنیا را به ۳۸ درصد با تنزل روبه‌رو کرد. این بحران به‌اضافه تبلیغات ضدسرمایه‌داری احزاب مارکسیست که طبقه کارگر را علیه نظام بازار آزاد تهییج می‌کرد بستری فراهم آورد که برای اقتصاددانان برای نجات نظام سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد چاره‌اندیشی کنند. «رالمن‌ماین» چنین می‌گوید: یکی از همین اقتصاددانان بود که با نقد دست نامرئی عرضه‌وتقاضا و ارائه مبانی تئوریک اقتصاد آزاد، با تدوین کتاب «نظریه عمومی، اشتغال، بهره و پول» در سال ۱۹۳۶ اعلام کرد که نظام سرمایه‌داری، ذاتا بی‌ثبات است، چراکه متضمن فروش همه کالاهای تولیدشده در شرایط اشتغال کامل نیست.

بحران بزرگ اقتصادی، پیامدهای جنگ جهانی اول و سپس جنگ دوم جهانی متفاوتند؛ اما آنچه در این شیوه‌ها تداوم یافته است، استثمار انسان ازسوی انسان است. مارکس عنوان می‌دارد که تاریخ تمامی جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است.

مارکس بر این باور بوده است که شیوه تولید بورژوایی آخرین ساخت اجتماعی تناقرع را داراست که با نبرد طبقه کارگر از هم خواهد گسست و با حاکمیت شیوه تولید سوسیالیستی، عدالت جای استثمار انسان از انسان را خواهد گرفت. این رویکرد که برنامه‌ریزی اقتصادی مالیات مارکس در سال ۱۸۲۸ را تشکیل می‌داد، از منظرهای گوناگونی تجدید و تفسیر شد. مارکسیسم ارتدکس، مارکسیسم فلسفی، مارکسیسم انقلابی، سوسیال‌دموکراتها در واکنش به لیبرال‌دموکراتها و بعضا به تاریخ و دنبال کردند. کسانی همانند «اوداور برنشتاین» در تقابل با مارکسیست‌های ارتدکس با انتشار کتاب سوسیالیسم تکاملی در سال ۱۸۹۹ سعی کرد تفسیری دموکراتیک از مارکسیسم ارائه دهد و دموکراسی پارلمانی را وسیله‌ای برای تحقق سوسیالیسم مدنظر قرار داد یا کسانی مانند «ژان ژورس» بر این عقیده بودند که سوسیالیسم همان دموکراسی اقتصادی است و نمی‌توان سوسیالیسم را به رویکردی اقتدارگرایانه و از طریق خشونت سیاسی حاکم کرد؛ اما برخی از مارکسیست‌های انقلابی همانند «رزا لوکزامبورگ» با این موضوع که هدف وسیله را توجیه می‌کند، اعمال زور و خشونت را از خصلت‌های مارکسیسم می‌دانستند.

این رویکرد دستمایه‌ای شد که انقلابیون با تمسک به آن درصدد واژگونی نظام سرمایه‌داری و جایگزینی نظام مالکیت دست‌جمعی و حاکمیت سوسیالیسم برآیند؛ اگرچه پس از بحران بزرگ در نظام بازار آزاد با تغییر رویکرد نظام سرمایه‌داری به سمت نظام دولت رفاهی و حاکمیت اشرافیت کارگری، این آرمان تحقق نیافت؛ اما بلشویک‌های روسی به رهبری لنین و با تفسیری خاص برخلاف نظر مارکس، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را در کشوری توسعه‌نیافته و کشاورزی به ثمر رساندند و سوسیالیسم روسی را که شکلی تغییرناپذیر از مکتب مارکسیسم بود، در قالب مارکسیسم - لنینیسم به اجرا گذاشتند.

بعد از جنگ جهانی دوم، نظام مالکیت دست‌جمعی به کشورهای اروپای شرقی، چین، کره‌شمالی، ویتنام و کوبا نیز تسری یافت و منجر به ایجاد مدلی جدید از اقتصاد سیاسی یا راه رشد غیرسرمایه‌داری‌راه در تقابل با نظام سرمایه‌داری و بازار، کانون اصلی مبارزه ایدئولوژیک بین اردوگاه سوسیالیسم و لیبرالیسم را تشکیل داد. رویکرد اقتصاد سوسیالیستی با کنترل تمامی ابزارهای تولید به وسیله دولت، حس مالکیت، نفع‌طلبی شخصی و نوآوری‌ناشی از انگیزه‌های مهم برای رشد، رونق و رفاه اقتصادی است. از میان برمی‌داشت. این شیوه تا دهه‌ها با عنوان «توتالیتاریسم» قابل تفسیر است. بنابراین، منتقدان توتالیتر به عدم ابزارها و تکنولوژی جدید و دستگاه عظیم دیوان‌سالاری، منتقدان و مخالفان را تحت کنترل و سرکوب قرار داد و نتیجه آن شد که با نفی آزادی نه‌تنها عدالت اقتصادی حقوق نشد؛ بلکه اقتصاد دستوری کمونیستی به دلیل متمرکزکردن تصمیم‌گیری درباره تولید و رقابت‌نکردن اصل عرضه و تقاضا رویروی رونق انعطاف‌ناپذیرتر و ناتوان‌تر شد. این رویکرد اقتصاد سوسیالیستی نه‌تنها قادر به ایجاد رشد اقتصادی پایدار نبود؛ بلکه فقدان رویکردهای دموکراتیک باعث کسترش فساد، سوءمدیریت اقتصادی، نبود کارایی و در اواخر سده بیستم با فروپاشی و زوال مواجه شد و در تاریخ بشر به‌عنوان تجربه‌ای شکست خورده است. این رویکرد با نفی آزادی، به نفی عدالت نیز دست نیافت.

سوسیال‌دموکراسی

سومین مکتبی که اقتصاد و سیاست بخشی از جغرافیای جهانی را از خود متاثر کرده است، سوسیال‌دموکراسی یا دموکراسی اجتماعی است که ریشه‌های آن را باید در افکار جنبش «فابین‌ها» در انگلستان جست‌وجو کرد. برخی این رویکرد را شعبه و تفسیری از اندیشه‌های مارکس قلمداد می‌کنند که از سوی ادوارد برنشتاین تبلیغ و ترویج شده است. برنشتاین بر این باور بود که آرمان‌های سوسیالیستی را نه از طریق خشونت و انقلاب بلکه باید با استفاده از شیوه‌های مسالمت‌جویانه و رقابت‌های پارلمانی تعقیب و دنبال کرد. کسانی مانند «جان رالز» و «رونالد دورکین» نیز در ادلات متعدد آمریکا با دفاع از عدالت توزیعی (Distributive Justice) و توزیع عادلانه ثروت به تقویت این رویکرد پرداخته‌اند.

سوسیال‌دموکراتها در واکنش به لیبرال‌دموکراتها به جای تاکید بر حقوق فردی، حقوق اجتماعی را در اولویت قرار می‌دهند و خواهان اقتصاد بازار به وجهی تعدیل‌شده هستند. آنان بر این باورند که در شرایط فقدان ثبات سیاسی، شکاف و فاصله طبقاتی از طریق اجرای سیاست‌های ملی دولت، تامین اشتغال کامل با برنامه‌ریزی، ایجاد خدمات گسترده رفاهی از قبیل پرداخت بیمه بی‌کاری، آموزش رایگان، بهداشت رایگان و... کاهش پیدا می‌کند؛ بنابراین سوسیال‌دموکراسی نوعی از حکومت مردمی است که بر توزیع ثروت در جامعه و عدالت توزیعی تاکید دارد. به عبارتی این رویکرد بر آن است تا اصل لیبرالیسم و آزادی را با اصول سوسیالیسم و عدالت اجتماعی ترکیب کرده و از نظام سرمایه‌داری با وجهی تعدیل‌شده، حمایت کند.

سوسیال‌دموکراسی در کشورهای شمال اروپا ماندنی شدند. دانمارک، نروژ و... نهادینه شده است. در این کشورها اگرچه اقتصاد بازار آزاد به رسمیت شناخته شده است و مالکیت بخش خصوصی مورد احترام است؛ اما دولت با این استدلال که با فراهم‌آوردن زیرساخت‌های لازم از قبیل شبکه‌های حمل‌ونقل و نیازهای اولیه سرمایه‌داری و مهمتر از آن امنیت مورد نیاز، شرایط مساعدی را برای سرمایه‌گذاران بخش خصوصی فراهم کرده است، قاعدتا می‌توانند و حق دارد که سیاست‌ها و برنامه‌هایی در نظر خود را اعلام و اجرا کند و فراتر از آن با احالت‌های سنگین منابع مالی مورد نیاز خود را به منظور اصلاح، تکمیل و توسعه زیرساخت‌ها و ایجاد سیاست‌های رفاهی به مشارکت فاصله طبقاتی تامین کند.

اگرچه این رویکرد در کشورهای اسکاندیناوی نمود بیشتری یافته است؛ اما به طور کلی سوسیال‌دموکراسی سنتی اروپایی است و احزاب سوسیال‌دموکرات در سایر کشورهای اروپایی نیز از جایگاه بالایی نزد افکار عمومی برخوردارند و توانسته‌اند با حضور در کرسی‌ها و مناصب قدرت نظام سرمایه‌داری، تعدیل و سیاست‌های دولت دولت اقتدارگرای خود را تعدیل کنند. در ایالات متحده نیز حزب دموکرات متاثر از این رویکرد در مقابل جمهوری‌خواهان که بر اصول لیبرالیسم اقتصادی تاکید می‌کنند توانسته است از اجرای سیاست‌های اجتماعی اجتماع دفاع کند. شکاف و فاصله طبقاتی و مهم‌تر از آن، بحران‌های ادواری اقتصادی در نظام سرمایه‌داری از جمله بحران مالی جهانی که در جولای ۲۰۰۷ در آمریکا آغاز شد، زمینه و بستر مناسبی برای مداخله و ورود دولت در اقتصاد و اجرای سیاست‌های دولتی با تاکید افراد و نفوذی مانند «بن برنانکی»، رئیس بانک مرکزی آمریکا، فراهم آورده است. نکته حائز اهمیت این است که اقتصاد دولتی رفاهی و سوسیال‌دموکراسی نیز خالی از چالش نبوده و نیست. اگرچه سوسیال‌دموکراسی به‌عنوان راهی میانه بین لیبرالیسم، کمونیسم و فاشیسم در اقتصادهای کوچکی مثل کشورهای شمال اروپا با توفیق همراه بوده است و براساس شاخص‌های سعادت لیکاتروم (Legatum Prosperity Index) کشورهای فنلاند، سوئیس، سوئد، دانمارک و نروژ با اختلاف اندکی به ترتیب در صدر کشورهای جهان قرار دارند و در سایر کشورها نیز احزاب سوسیال‌دموکرات توانسته‌اند تا حدودی به توزیع ثروت و تعدیل سیاست‌های بازار کمک کنند؛ اما موضوع اساسی اینجاست که اقتصاد نظام سرمایه‌داری از جمله اقتصاد ایالات متحده آمریکا که لیبرال‌دموکراسی را نمایندگی می‌کند و هم‌اکنون در رقابتی جدی با اقتصادهای نوظهوری مانند چین در شرق آسیا و برزیل در آمریکای جنوبی قرار دارد و برای حفظ موقعیت خود نیازمند سرمایه‌گذاری بیشتر و رشد بالاتر است. آیا می‌توانند از اجرای سیاست‌های تامین اجتماعی از طریق دولت مالیات‌های بیشتر و رونق بیشتری را برای اقتصاد آمریکا تامین و تضمین کند؟ آیا دریافت مالیات‌های بیشتر به‌منظور اجرای سیاست‌های حمایتی، سرمایه را که عنصری فرار است، فراری نمی‌دهد؟ آیا سرمایه‌داران بخش خصوصی که برای صرفه بیشتر و افزایش ثروت به‌دنبال انتقال سرمایه‌های خود به مکان‌هایی اندازه‌تر هستند، در مقابل سوسیال‌دموکراسی تسلیم می‌شوند و حاضر هستند مالیات‌های بیشتری را متحمل شوند؟ سئوال‌هایی این‌ازدست از جمله موارد است که نظام دولت رفاهی و دموکراسی اجتماعی را در اقتصاد سرمایه‌داری به چالش می‌کشد. به نظر می‌رسد این موضوع و مواردی ازاین‌دست از موضوعاتی است که صاحب‌نظران و اندیشمندان در آغاز هزاره سوم باید به آن بپردازند و راهی جدید و نو را یکشانند که ضمن تضمین رشد اقتصادی، تعدیل و توزیع ثروت را نیز تبود دهد.

عدالت و آزادی

اگر سده نوزدهم را عصر اندیشه‌های بزرگ و مکتب‌های فکری و سیاسی بنامیم، بی‌شک قرن بیستم عصر رقابت ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های بزرگ بود. به نظرمی‌رسد در هزاره سوم باید به‌جای رقابت‌های علمی را برای کاهش آلام بشری در حوزه علوم انسانی مد نظر قرار داد. نباید آزادی و عدالت که دو نیاز جوهری و وجودی انسان است در تقابل با هم تعریف کرد

اگر امید نوزدهم را عصر اندیشه‌های بزرگ و مکتب‌های فکری و سیاسی بنامیم، بی‌شک قرن بیستم عصر رقابت ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های بزرگ بود. به نظرمی‌رسد در هزاره سوم باید به‌جای رقابت‌های ایدئولوژیک، رویکردهای علمی را برای کاهش آلام بشری در حوزه علوم انسانی مد نظر قرار داد. نباید آزادی و عدالت که دو نیاز جوهری و وجودی انسان است در تقابل با هم تعریف کرد

اگر از مصلحت و امنیت عمومی سخن به میان می‌آوریم، نباید به بهانه آن حقوق و آزادی‌های فردی را قربانی کنیم. اگر حاضیت اکثریت را می‌پذیریم، باید بر حقوق اقلیت هم تاکید کنیم تا دچار استبداد اکثریت نشویم. اگر آزادی اقتصادی به ما منفورر رونق بیشتر در دستور کار قرار می‌دهیم، فضیلت مدنی، رفاه عمومی و کرامت انسانی را نیز به بوته فراموشی نسپاریم

اگر نبرد نوزدهم را عصر اندیشه‌های بزرگ و مکتب‌های فکری و سیاسی بنامیم، بی‌شک قرن بیستم عصر رقابت ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های بزرگ بود. به نظرمی‌رسد در هزاره سوم باید به‌جای رقابت‌های ایدئولوژیک، رویکردهای علمی را برای کاهش آلام بشری در حوزه علوم انسانی مد نظر قرار داد. نباید آزادی و عدالت که دو نیاز جوهری و وجودی انسان است در تقابل با هم تعریف کرد

اگر از مصلحت و امنیت عمومی سخن به میان می‌آوریم، نباید به بهانه آن حقوق و آزادی‌های فردی را قربانی کنیم. اگر حاضیت اکثریت را می‌پذیریم، باید بر حقوق اقلیت هم تاکید کنیم تا دچار استبداد اکثریت نشویم. اگر آزادی اقتصادی را به منظور رشد و رونق بیشتر در دستور کار قرار می‌دهیم، فضیلت مدنی، رفاه عمومی و کرامت انسانی را نیز به بوته فراموشی نسپاریم

عدالت و آزادی در رویکرد اعتدالی

اردوگاه افرادی وجود دارند که خیلی مورد اعتماد واقع شده‌اند. شرایطی ایجاد شد که مرحوم هاشمی خیلی مورد توجه مردم قرار گرفت و استوانه‌ای بود. مردم بدیرفتند ایشان در حوادث نظرش به سمت مردم معطوف است.

▪ از خیمت عملکردی چطور؟ تصور مردم از مدیریت دو جناح و نگاه آنان به توسعه چیست؟ با همچنان کاریزما تاثیر دارد؟

نه حتما طبقه متوسط به بالا می‌گوید اصلاح‌طلبان به دنیای امروز نزدیک‌ترند. عقلانی‌تر عمل می‌کنند و دنبال ماجراجویی نیستند اینها در قشر وسیعی جا افتاده است. ۳۵ تا ۴۰ درصد رای‌دهندگان این را تعقیب می‌کنند اما عده‌ای نه. برخی اید‌ئولوژیک هستند می‌گویند فلان کاندیدا متدین‌تر است. درعین‌حال توجه به یک موضوع ضروری است. درست است احساس می‌کنیم مردم می‌آیند و موج هم همکن است ایجاد شود اما نباید خوش‌خیال باشیم خصوصا به این توجه کنیم. در خوش‌بینی مفرط مردم خواهند گفت روحانی رای می‌آورد چرا برویم رای بدهیم.

▪ نگاه بدنه و مشاوران و ستاد روحانی به این جوزت چیست؟ ممکن است دچار اطمینان به برآوری قطعی شده باشند؟

چرا؟ چه فرقی دارند؟

اینها صادقانه‌تر مسائل را می‌گویند. به دلیل اینکه در این وقوع در اقتصاد دارد. بسیاری از افراد از اینکه به آنها دوفق کفته شده ناراحت شده و اقبال بیشتری به دکتر روحانی نشان می‌دهند.

▪ مردم ما بدیرفته‌اند اگر قرار است اتفاقی بیفتد روند تدریجی دارد و نمی‌تواند یک‌شبه پول نفت را سر سفره آنها بیاورند؟ می‌دانند ما تولیدب ناخالص داخلی داریم که این باید رشد کند؟

اتفاقی که در سال‌های گذشته افتاد برخی را نگران کرده بود و نگران این بودند که اعتراض و انتقاد جدی گرفته نشود. اما بعد از مدتی متوجه شدند نباید کار را رکد بدهد. باید به تغییرات تدریجی تمسک جست. سال ۹۲ برخلاف خلیی‌ها که فکر می‌کردند خیلی بیشتر از دو دهه از نظام دولت رفاهی، در اواخر دهه ۶۰ میلادی و با گذشت بیش از دو دهه از نظام دولت رفاهی، در اواخر دهه ۶۰ میلادی و به‌ویژه از هفتم شوک بزرگ نفتی در سال ۱۹۷۳ نظام سرمایه‌داری از بحران شد. این بحران بهانه‌ای به دست داد که نظام سرمایه‌داری و کنترل دولت بر اقتصاد، نظریه‌پردازان نئولیبرالی همچون «میلتون فریدمن»، «دیوید فریدمن»، «فردریش هایک»، «رابرت نوزیک»، «موری رادبارد» و... به منظور رشد، رونق بهتر و ارزش‌های فردی و اجتماعی جیبر جدیدی از اقتصاد بازار ارائه دهند. نئولیبرال‌ها، با نقد نظام برنامه‌ریزی و دخالت دولت در اقتصاد، عنوان کردند که نظام دولت رفاهی، اصل آزادی را در خطر قرار داده است.

میلتون فریدمن در کتاب «سرمایه‌داری و آزادی» در سال ۱۹۶۲ استدلال می‌کند که اجرای آزادی و رفاه اقتصار باید بین‌دست اجتماعی تنها در نظام بازار آزاد ممکن خواهد شد و ازاین‌رو، وی طرفدار دولت حداقل است؛ دولتی که تنها وظیفه آن پاسداشت از آزادی افراد است. رابرت نوزیک نیز در سال ۱۹۷۴ در کتاب «آنارشی، دولت و یوتوپیا» با نفی نقش دولت در تامین عدالت توزیعی با فریدمن همداستان شده و معتقد است دولت تنها وظیفه حفظ نظم، امنیت و دفا